



تفکر معنوی انسان را از دیگران بازمی‌دارد و به خود مشغول می‌دارد

اگر انسان تفکر معنوی داشته باشد، کمتر وقت می‌کند به این فکر کند که چرا باغچه همسایه سیب ندارد؟ یا چرا اصلاً درخت ندارد بلکه همواره در تکاپوی این است...

اگر انسان تفکر معنوی داشته باشد، کمتر وقت می‌کند به این فکر کند که چرا باغچه همسایه سیب ندارد؟ یا چرا اصلاً درخت ندارد بلکه همواره در تکاپوی این است که چرا من نمی‌توانم روی خودم تمرکز کنم؟ چرا اهدافی ندارم و کلی کمبودهای درونی دیگر که انسان باید تا زمان رسیدن موعدهش (اجل) آن‌ها را بشناسد و تقویت کند.

به گزارش ایکن، فاطمه مسعودی اسطخلی، پژوهشگر معنویت و جنبش‌های نومتافیزیکال، در یادداشتی می‌نویسد که اگر مسحور و مستغرق در رویه‌ها و واکاوی‌های روزمره خود و دیگران باشیم، سلايق و علايق اطرافيان، مسيرمان را تبديل به کومه‌های ناهموار و منزجر می‌سازد و ما را از معنای واقعی و اصالت وجود خویش دور می‌سازد. متن این یادداشت در ادامه از نظر می‌گذرد:

اظهار این فروماندگی و عقیم بودن از سوی ملت علی‌الخصوص جوانانمان، از مضمحل شدن کره زمین نه تنها محنت آگین تر، بلکه صدچندان مخوف تر است! علت اینکه جوان امروزی نمی‌تواند با بحران‌ها مقابله کند چیست؟ چرا با کوچک‌ترین دگرپرسی در سیاق و نمط زندگی، حس انزوای او ایجاد می‌گردد؟

تقریباً از سه دهه اخیر، شاهد این هستیم که جوانان، حتماً باید ما بین فواصل کوتاه سفر روند، اوقات زیادی را صرف دوستان خود کنند و همواره گرایش ورود به گروه یا گروهک‌های جدیدتری را دارند.

چرا امروزه انسان مدرن که به قول خودش تجددخواه است و اهل کهن را به سخره می‌گیرد نمی‌تواند بدون کمک هیچ عامل خارجی و بیرونی حرفی، عملی، برنامه‌ای و. برای خودش فراهم سازد؟!

چرا امروزه مردم حتماً باید گروه‌های دوستانه به قول خودشان صمیمی تشکیل بدهند و تمام اوقات خود را صرف تفریح و گشت و گذار کنند و در اوج جوانی حس هیچ بودن بهشان دست بدهد؟ البته خیلی از آن‌ها این حس را نمی‌پذیرند و در مقابل نظریه درون‌اندیشی کلمه منزوی بودن را می‌گویند و رد می‌شوند.

باشد، قبول، اما یک سوال؟ آیا انسان‌های سنتی که می‌شناسیم منزوی هستند و افسردگی دارند؟! قطعاً که نه! آن‌ها تفکر معنوی دارند و همواره در پی کشفیات درون خود هستند و ممکن است سال‌ها سفر نکند و ارتباطی هم نداشته باشند، اما از زندگیشان لذت می‌برند و می‌توانند هر لحظه خودشان را مشغول فعلی کنند و یا به درون خویش بپردازند و سرگرم شوند، حتی در ناملاپم‌آمیزترین شرایط و در این دوران قرنطینگی!

اگر انسان تفکر معنوی داشته باشد، کمتر وقت می‌کند به این فکر کند که چرا باغچه همسایه سیب ندارد؟ یا چرا اصلاً درخت ندارد بلکه همواره در تکاپوی این است که چرا من نمی‌توانم روی خودم تمرکز کنم؟

چرا اهدافی ندارم و کلی کمبودهای درونی دیگر که انسان باید تا زمان رسیدن موعدهش (اجل) آن‌ها را بشناسد و تقویت کند.

طبق نظریات هایدگر آنچه انسان را از سایر هستندگان متمایز می‌کند عمل و شیوه خاص درون‌نگری اش است، ساقط شدن و جذب در کاربرد‌های روزمره نیست، بلکه توانایی ما برای کاویدن در زندگی شخصی خود، گام و مسیری شایان توجه و اهتمام برای آن خود ساختن زندگی است، آن هم از طریق معنابخشی و سوق دهی به زندگی.

ما برای رسیدن به اصالت و اصل بودن تنها یک راه داریم و آن نگرستن به هستی خویش و توجه به ذات و سپس تقویت درونیات پسندیده آن می‌باشد.

در غیر این صورت، اگر مسحور و مستغرق در رویه‌ها و واکاوی‌های روزمره خود و دیگران باشیم، آن گونه باشیم که در بخش عمده حیات خویش هستیم، زندگی ما غیراصل خواهد بود و سلايق و علايق اطرافيان، مسيرمان را تبديل به کومه‌های ناهموار و منزجر می‌سازد و نوعی روزمرگی حاکم بر زندگی بشر پدید می‌آورد و شیریه وجود و هستی ما را

نیز تحت فرمان خود خواهد گرفت و ما را از معنای واقعی و اصالت وجود خویش دور می سازد.